

تأثیر معمای امنیت بر رقابت بین ایران و عربستان سعودی

امین روان بد^۱، ابراهیم ارم^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۷

چکیده

نویسندگان در پژوهش حاضر کو شیده‌اند ضمن شناخت بهتر مفهوم معمای امنیت، به این پرسش پاسخ دهند: معمای امنیت چه تأثیری بر رقابت میان ایران و عربستان سعودی داشته است؟ فرضیه اصلی پژوهش حاضر این است که تشدید و وخامت معمای امنیت میان ایران و عربستان سعودی سبب تشدید رقابت و تنش میان دو کشور شده است. در این جستار با بهره‌گیری از آخرین توسعه‌های مفهومی درباره معمای امنیت، جایگاه تبیینی مشخص معمای امنیت و میزان تأثیرگذاری آن در رقابت دو کشور در برهه پیش‌و پس از انقلاب اسلامی تعریف می‌شود و با استفاده از روش توصیفی — تحلیلی و باتکیه بر تحلیل نظریه‌پردازانه مبتنی بر نظریه عقلانی روابط بین‌الملل به این نتیجه رسیده است که وخامت معمای امنیت میان ایران و عربستان سعودی پس از انقلاب اسلامی بسیار بیشتر از سطح معمای امنیت میان دو کشور پیش از وقوع انقلاب اسلامی است؛ اما سطح متوسط معمای امنیت پیش از انقلاب اسلامی تعیین‌کنندگی بیشتری در شکل‌نگرفتن همکاری‌های جدی و عمیق میان دو طرف داشته است. سطح شدید معمای امنیت پس از انقلاب اسلامی نقش تسهیل‌کننده رقابت میان دو کشور را ایفا کرده است.

واژه‌های کلیدی: معمای امنیت؛ نظریه عقلانی روابط بین‌الملل؛ رقابت؛ ایران؛ عربستان سعودی

^۱ استادیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لامرد، لامرد، ایران (نویسنده مسئول)

aravanbod@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری تخصصی علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران

۱- مقدمه

ایران و عربستان از زمانی که یکدیگر را به‌عنوان بازیگری تأثیرگذار در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه درک کرده‌اند، نگرشی مبتنی بر رقابت و گهگاه دشمنی نسبت به هم داشته‌اند. سابقه روابط دو کشور چه پیش از وقوع انقلاب اسلامی و چه پس از آن نشان می‌دهد که دو کشور نتوانسته‌اند از رقیب‌انگاری یکدیگر فراتر روند و همکاری‌های معنی‌داری در سطح منطقه‌ای رقم بزنند. در بهترین حالت، این دو کشور در وضعیت همزیستی مسالمت‌آمیز به سر برده‌اند و حضور و نفوذ یکدیگر را تحمل کرده‌اند. در مواقع بسیاری شاهد اراده اعلانی از هر دو طرف برای بهبود روابط بوده‌ایم؛ اما در عمل از سطح تنش‌ها کاسته نشده است و حتی واقعیات قابل لمس در منطقه خاورمیانه از جمله تبعات وقوع بهار عربی سبب شده است ایران و عربستان بیش از گذشته رو در روی یکدیگر قرار گیرند.

نگارندگان این نوشتار تلاش دارند تا از منظری تازه به رقابت میان ایران و عربستان سعودی پردازند و تأثیر معمای امنیت بر این رقابت را بررسی کنند. آیا اقدامات این کشورها برای تأمین امنیت خودشان سبب تشدید معمای امنیت میان دو کشور شده است؟ آیا می‌توان سطحی از معمای امنیت را در بافت روابط دو کشور شناسایی کرد و این سطح از معمای امنیت چه تأثیری بر رقابت میان دو کشور داشته است؟ تحقیقات دیگری که پیش از این به بررسی معمای امنیت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه پرداخته، به‌طور مشخص بر روابط میان ایران و عربستان سعودی متمرکز نبوده است و در قالب روابط ایران با کلیت منطقه یا غرب به این موضوع پرداخته‌اند (غریاق زندی، ۱۳۹۱؛ صالحی و محسنی، ۱۳۹۲؛ آجیلی و رضایی، ۱۳۹۷). در این پژوهش، سطح معمای امنیت و میزان تأثیرگذاری آن در دو برهه پیش و پس از انقلاب اسلامی به‌طور جداگانه و با هدفی مقایسه‌ای بررسی شده است. به عبارت دیگر سعی بر این است تا هرگونه تفاوت احتمالی درباره میزان تأثیرگذاری معمای امنیت بر رقابت دو کشور در برهه پیش و پس از انقلاب اسلامی شناسایی شود. فرضیه اصلی پژوهش حاضر این است که تشدید و وخامت معمای امنیت میان ایران و عربستان سعودی سبب تشدید رقابت و تنش میان دو کشور شده است. بدین معنی اگر از وخامت معمای امنیت میان دو کشور کاسته شود می‌توان انتظار داشت که تنش میان دو کشور کاهش پیدا کند.

در بخش اول این نوشتار چارچوب نظری پژوهش حاضر یعنی مفهوم معمای امنیت بررسی خواهد شد و در بخش دوم معمای امنیت و وخامت آن در بافت روابط ایران و عربستان سعودی مورد توجه قرار خواهد گرفت. در انتها نیز نتیجه‌گیری پژوهش ارائه خواهد شد.

۱- معمای امنیت

معمای امنیت یکی از مفاهیم مرکزی در روابط بین‌الملل است که به بعد منفی تلاش برای کسب امنیت در نظام بین‌الملل آثار شیک اشاره دارد. معمای امنیت از این حکایت دارد که حتی وقتی دولت‌ها تمایل یا خواستی برای حمله به دیگران ندارند، نمی‌توانند درباره مسالمت‌آمیز بودن نیت یا انگیزه‌های دیگران اطمینان داشته باشند و در نتیجه باید برای فرار از

ناامنی و دفاع از خود به انباشت قدرت پردازند. از سوی دیگر، هیچ دولتی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که انباشت قدرت توسط دیگران صرفاً مقاصد و انگیزه دفاعی دارد و باید این فرض را محفوظ دارد که ممکن است از این انباشت قدرت برای حمله استفاده شود. اصطلاح معمای امنیت را جان هرتز ابداع کرد. جان هرتز در تعریف معمای امنیت بر وقوع بدترین سناریو تأکید دارد و معتقد است: «از آنجایی که هیچ دولتی نمی‌تواند در جهانی از واحدهای رقیب احساس امنیت کامل داشته باشد، رقابت بر سر قدرت ایجاد می‌شود و دور باطل انباشت امنیت و قدرت ادامه پیدا می‌کند» (Herz, 1950: 157).

رابرت جرویس نقش اصلی را در به‌کارگیری این مفهوم و نظریه‌پردازی در باب معمای امنیت داشته است. او به دشواری‌های موجود بر سر راه تحقق همکاری میان کشورها اشاره دارد و معمای امنیت را یکی از مشکلات موجود در سیاست بین‌الملل می‌داند که طبق آن، تلاش یک دولت برای افزایش امنیت خود باعث کاهش امنیت دیگر دولت‌ها می‌شود (Jervis, 1978: 169). جرویس در توضیح نقش ناامنی در پیدایش معمای امنیت بر آسیب‌پذیری دولت‌ها در وجود معمای امنیت تأکید می‌کند. دولتمردان بر اساس میزان آسیب‌پذیری که احساس می‌کنند تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند که ممکن است با واقعیت موجود همخوان نباشد. هرچه دولت‌ها ارزش بیشتری برای امنیت قائل باشند، حساسیت بیشتری نسبت به تهدیدات حتی کوچک نشان می‌دهند و سطح بالایی از تسلیحات را طلب می‌کنند (Jervis, 1978: 174).

احساس ناامنی موجب پیدایش معمای امنیت است و به رقابت‌های نظامی و مسابقات تسلیحاتی میان دولت‌ها دامن می‌زند. دولت‌ها نمی‌توانند دربارهٔ نیت و انگیزه‌های دولت‌های دیگر آگاهی کامل داشته باشند و همین نبود قطعیت به پیدایش احساس ناامنی می‌انجامد. دولت‌ها اگر صرفاً به دنبال تأمین امنیت باشند و احساس امنیت کنند، وضع موجود را می‌پذیرند؛ اما اگر احساس ناامنی کنند به دنبال اتخاذ سیاست‌های رقابت‌جویانه خواهند رفت.

در کنار جان هرتز و رابرت جرویس که معمای امنیت را طرح کردند و توسعه دادند، واقع‌گرایی تدافعی به‌عنوان یکی از رهیافت‌های عمده نظری در روابط بین‌الملل بیش‌ترین بها و اهمیت را به معمای امنیت داده است. چارلز گلیسر در نظریهٔ عقلانی روابط بین‌الملل که در چارچوب رهیافت واقع‌گرایی تدافعی تعریف می‌شود، مفهوم معمای امنیت را توسعه داده است. در این پژوهش عمدتاً از آرای جرویس و آرای گلیسر در نظریهٔ عقلانی روابط بین‌الملل استفاده شده است. در ادامه به بررسی عواملی خواهیم پرداخت که سبب وخامت معمای امنیت می‌شود یا از شدت آن می‌کاهد.

۲- شدت و ضعف معمای امنیت

عوامل مادی نظیر موازنه تهاجم — دفاع (Jervis, 1978) و عوامل ذهنی مانند آگاهی (Glaser, 2010) از جمله نیروهای مؤثر بر شدت و ضعف معمای امنیت است. همان‌گونه که اشاره شد ناامنی که دولت فی‌نفسه احساس می‌کند و نبود قطعیتی که دولت‌ها نسبت به نیت و مقاصد دیگران دارند، عامل اصلی پیدایش معمای امنیت است. هر دو عامل فوق

تحت تأثیر آگاهی دولتمردان از وضعیت خود کشور و آگاهی از انگیزه‌ها و نیت دیگران است. گلیسر در نظریه عقلانی روابط بین‌الملل، عامل انگیزه را در بررسی معمای امنیت مهم ارزیابی کرده است و آنچه دولت‌ها درباره انگیزه‌های دیگران می‌دانند، ذیل متغیر کیفی آگاهی بررسی کرده است. نگارندگان معتقدند که می‌توان تعریفی موسع از متغیر آگاهی را در نظر گرفت که دربرگیرنده برداشتهای دولت‌ها از آسیب‌پذیری خود و تلقی آن‌ها از تهدیدی که از جانب دیگران احساس می‌کنند نیز باشد. در این بخش در ابتدا متغیر کیفی آگاهی که بر شدت و ضعف معمای امنیت مؤثر است بررسی می‌شود و سپس عوامل مادی مؤثر بر شدت و ضعف معمای امنیت بررسی خواهد شد.

۲-۱ متغیر آگاهی

آگاهی در این پژوهش سه جنبه را در بر می‌گیرد؛ نخست اینکه دولت چه برداشتی از دیگران دارد و آیا آن‌ها را تهدید تلقی می‌کند یا خیر و چه اطلاعاتی از برداشت دیگران نسبت به خود دارد و چگونه می‌تواند بر این برداشتها تأثیرگذار باشد. در وهله دوم، دولت چه اطلاعاتی درباره نیت و انگیزه‌های دیگران دارد و دیگران چه اطلاعاتی از نیت و انگیزه‌های دولت دارند. این دو عامل درهم تنیده است و در ارتباط با یکدیگر بررسی خواهد شد. جنبه سوم آگاهی به خودآگاهی یا احساسی که دولتمردان و به‌طورکلی نخبگان یک دولت نسبت به آسیب‌پذیری و ناامنی خود دارند.

درباره تأثیر برداشت دولت‌ها از یکدیگر بر رفتار یا سیاست‌های آن‌ها باید این مفروض کلی را در نظر داشت که دولت الف براساس برداشت، باور و طرز تلقی خود نسبت به دولت ب عمل می‌کند. جرویس این موضوع را تحت عنوان نیازهای امنیتی ذهنی^۱ مطرح می‌کند: «اگر یک دولت، دولت دیگر را دشمن تلقی کند و یا دیگران را به‌طورکلی به‌عنوان مخاطره و تهدیدی برای خود ببیند در مقایسه با دولتی که محیط پیرامون خود را مساعد و تهی از خطر ارزیابی می‌کند، [نسبت به افزایش قدرت و یا تحرکات نظامی دیگران] واکنش شدیدتر و سریع‌تری خواهد داشت» (Jervis, 1978: 175). نمونه روشنی از تأثیرگذاری برداشت و تلقی دولت‌ها از یکدیگر را می‌توان در روابط ایران و ترکیه مشاهده کرد که برداشتی حاکی از دوستی و همکاری نسبت به یکدیگر دارند. تلقی دولت‌ها از یکدیگر متأثر از سابقه تاریخی روابط آن‌ها با یکدیگر، تحولات سیاسی داخلی، ایدئولوژی و سیگنال‌ها یا علائمی است که برای یکدیگر ارسال می‌کنند.

سیگنال‌هایی که دولت ارسال می‌کند و رفتاری که از خود در عرصه بین‌المللی نشان می‌دهد بر ادراکی که دیگران از او دارند بسیار مؤثر است. این سیگنال‌ها می‌تواند مثبت یا منفی یا اصطلاحاً خوش‌خیم^۲ یا بدخیم^۳ باشد. سیگنال‌ها «اظهارات یا اقداماتی هستند که معنای آنها به‌واسطه ادراک صریح یا ضمنی میان بازیگران تعیین می‌شود» (Jervis, 1970: 18). سیگنال‌ها می‌توانند خواسته یا ناخواسته ارسال شوند؛ برای مثال، ممکن است دولتی به‌طور رسمی موضوعی را اعلان کند که ارسال عمدی و از روی خواسته سیگنال تلقی می‌شود و درعین حال اقداماتی را نیز انجام دهد که چندان

¹ Subjective Security Demands

² Benign

³ Malign

با مواضع رسمی اعلانی همخوانی ندارد و سیگنال‌های ناخواسته‌ای از آن اقدامات برای دیگران ارسال می‌شود. سیگنال‌ها می‌تواند به درک دولت‌ها از انگیزه‌های یکدیگر کمک کنند.

آگاهی از سوی دیگر به معنای اطلاعاتی است که دولت الف درباره نیات و انگیزه‌های دولت ب دارد. در واقع اگر درباره نیات و انگیزه‌های بازیگران دولتی نبود قطعیتی وجود نداشت و برای مثال، دولت الف نسبت به اینکه دولت ب صرفاً به دنبال تأمین امنیت خود است و انگیزه‌های تهاجمی را دنبال نمی‌کند، اطمینان داشت، آنگاه معمای امنیت تا حد زیادی رنگ می‌باخت. برداشت و ادراک از انگیزه‌های دولت‌ها امری ذهنی است و به نگرش‌ها و دیدگاه‌های جامعه سیاست‌گذاری درون دولت‌ها نیز وابسته است.

آیا دولت الف صرفاً به دنبال انگیزه‌های امنیت‌جویی و امنیت‌طلبی^۱ است و یا اینکه انگیزه‌های آزمندانه^۲ را نیز دنبال می‌کند. در تمایز میان امنیت‌طلبی و آزمندی باید اشاره داشت که در رهیافت واقع‌گرایی تدافعی دولت‌ها به دو گونه کلی امنیت‌طلب و آزمند دسته‌بندی می‌شوند (Taliaferro, 2000/01). گلیسر در نظریه عقلانی روابط بین‌الملل، دولت‌هایی را تحت عنوان دولت‌های آزمند دسته‌بندی کرده است؛ این دولت‌ها، دولت‌هایی هستند که صرفاً انگیزه امنیت‌طلبی دارند و یا دولت‌های امنیت‌طلب و دولت‌هایی هستند که برای توسعه‌طلبی خود انگیزه‌های غیرامنیتی مانند افزایش ثروت یا قلمرو یا پرستیژ یا گسترش ایدئولوژی سیاسی یا مذهب دارند و این اقدامات برای حفظ امنیت آن‌ها ضروری نیست. او می‌پذیرد که دولت‌ها ممکن است هم‌زمان انگیزه‌های امنیت‌طلبانه و آزمندانه داشته باشند؛ اما برای ساده‌سازی نظری به این دولت‌ها نیز تحت عنوان دولت‌های آزمند اشاره می‌کند. نمونه پارادیمیک دولت آلمان هیتلری است (Glaser, 2010: 35-37).

دولت‌ها می‌توانند از طریق سیگنال‌ها به یکدیگر اطمینان دهند که امنیت‌طلب هستند و انگیزه‌های آزمندانه را دنبال نمی‌کنند. یکی از سازوکارهای اصلی این اطمینان‌بخشی «ارسال سیگنال‌های پرهزینه»^۳ است که بدین صورت تعریف می‌شود: «انجام حرکاتی کوچک اما مهم که ثابت کند دولت قابل اعتماد است» (Kydd, 2005: 5). نمونه ارسال سیگنال پرهزینه در وضعیتی است که دولت‌های درگیر اختلاف بین‌المللی طی اقداماتی به طرف مقابل نشان می‌دهند که حاضرند بر سر موضوع مورد اختلاف نبرد کنند (Fearon, 1997)؛ اما سیگنال‌هایی که برای اطمینان‌دهی باید ارسال شوند، باید شامل اقداماتی باشند که میانه‌روی و صلح‌دوستی دولت را نشان دهد و تمایل دولت برای پاسخ مثبت به همکاری طرف دیگر را القا کند (Kydd, 2005: 187). پرهزینه‌بودن بدین معناست که هر دو طرف برای متعهد کردن خود به یک موضوع، باید از برخی منافع خود چشم‌پوشی کنند و شانه خالی کردن از زیر بار تعهد نیز تبعات سنگینی داشته باشد. پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد میان ایالات متحده و اتحاد شوروی که در سال ۱۹۸۷ به امضا رسید، نمونه‌ای از

¹ Security seeking motives

² Greedy motives

³ Costly signals

سیگنال پرهزینه برای اطمینان‌بخشی است که البته دو طرف یکدیگر را به تقلب درباره این موضوعها متهم کردند و در سال ۲۰۱۹ به این پیمان پایان دادند.

خودآگاهی یا تلقی از آسیب‌پذیری دولت در برابر تهدیدات نیز بخش دیگر تشکیل‌دهنده متغیر کیفی آگاهی است. بخشی از این احساس آسیب‌پذیری به مقتضیات مادی سرزمین و منابع و توان اقتصادی و نظامی بازمی‌گردد. نمونه‌ای از احساس آسیب‌پذیری آشکار در این زمینه را می‌توان در اظهارات مقامات اسرائیل مشاهده کرد که مرزهای اسرائیل تا پیش از جنگ ۱۹۶۷ را دفاع‌ناپذیر می‌دانند.

سطح قدرت دولت‌ها نیز در احساس آسیب‌پذیری مؤثر است. دولت‌ها را می‌توان به قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های متوسط و قدرت‌های کوچک در مقیاس بین‌المللی تقسیم کرد که هر دسته از این دولت‌ها نسبت به دولت‌هایی که در دسته بالاتر قرار می‌گیرند، احساس آسیب‌پذیری بیشتری خواهند داشت. به هر میزان که دولتی قدرت بیشتری داشته باشد، احساس آسیب‌پذیری کمتری نسبت به تهدیدات خواهد داشت. تأثیر جنبه‌های مختلف متغیر کیفی آگاهی در شدت و ضعف معمای امنیت در بافت رقابت ایران و عربستان سعودی به تفصیل بررسی خواهد شد. در کنار متغیر آگاهی، عوامل مادی نیز بر شدت و ضعف معمای امنیت مؤثر است که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۲ متغیرهای مادی

متغیرهای مادی مؤثر بر معمای امنیت عبارت است از متغیر تهاجم - دفاع و متغیر قدرت. در زمینه متغیر تهاجم - دفاع به موازنه تهاجم - دفاع و تمایزپذیری تهاجم - دفاع اشاره می‌شود. هنگامی که نابودی ارتش دشمن و تسخیر سرزمین آن، آسان‌تر از دفاع از ارتش و سرزمین خودی باشد، تهاجم از مزیت و برتری برخوردار است و اگر حفاظت از سرزمین آسان‌تر از حمله به طرف مقابل باشد، دفاع در موازنه تهاجم - دفاع از مزیت برخوردار است (Jervis, 1978: 187). موازنه تهاجم - دفاع نمایانگر دشواری نسبی اختصاص منابع به توانایی‌های نظامی تهاجمی یا تدافعی است. هرگاه مزیت با دفاع باشد، اتخاذ دکترین تدافعی آسان‌تر و نیروهای کمتری برای دفاع کردن مورد نیاز است؛ اما در وضعیتی که تهاجم دارای مزیت باشد، معمای امنیت از وخامت بیشتری برخوردار می‌شود؛ زیرا دولت‌ها بر تعداد نیروهای خود اضافه می‌کنند و دولت‌های دیگر نیز برای حفظ توانایی دفاعی خود باید بر تعداد نیروها بیفزایند و مسابقه تسلیحاتی شدت می‌گیرد (Glaser, 2010: 73-74)؛ در حالی که جرویس دو عامل فناوری و جغرافیا را در تعیین برتری تهاجم یا دفاع مؤثر می‌داند (Jervis, 1978: 187). تعاریف جدیدتر بر نسبت میان میزان نیروهای تهاجمی لازم برای فائق آمدن بر نیروهای تدافعی اشاره دارند. گلیسر و کافمن در کنار فناوری و جغرافیا عواملی مانند اندازه نیروها، توان انباشت نیرو و ملی‌گرایی را در تعیین موازنه تهاجم - دفاع مؤثر می‌دانند و موازنه تهاجم - دفاع را این‌گونه تعریف می‌کنند: «نرخ هزینه نیروهایی که مهاجم برای تسخیر سرزمین نیاز دارد نسبت به نرخ هزینه نیروهای دفاع‌کننده» (Glaser and Kaufmann, 1998). استفان ون اورا در نگاهی وسیع‌تر عوامل مؤثر بر موازنه تهاجم - دفاع را شامل عوامل نظامی، عوامل جغرافیایی، عوامل سیاسی و اجتماعی داخلی و ماهیت دیپلماسی می‌داند (Van Evera, 1998: 16).

ازسوی دیگر در زمینه تمایزپذیری تهاجم — دفاع به امکان‌پذیری تمایز میان سلاح‌های تهاجمی و تدافعی اشاره می‌شود. اگر چنین تمایزی به‌طور کامل امکان‌پذیر باشد، یعنی دولتی صرفاً از توانایی‌های دفاعی بهره‌گیرد، حتی ممکن است معمای امنیت به‌طور کامل از بین برود (Glaser, 2010: 75). جرویس از سالوادور دو ماداریاگا دولتمرد اسپانیایی در جریان مذاکرات خلع سلاح سال‌های بین دو جنگ نقل می‌کند: «هر سلاحی بسته به هدفی که قرار است از آن استفاده شود، تهاجمی یا تدافعی خواهد بود» (Jervis, 1978: 201). چنین بیانی البته دربارهٔ تسلیحات تدافعی مانند سیستم‌های ضد تانک یا سیستم‌های دفاع موشکی که صرفاً وضعیت تدافعی دارند، صادق نیست. لوی در این زمینه گزارهٔ دقیق‌تری مطرح می‌کند: «ماهیت تدافعی یا تهاجمی یک سیستم تسلیحاتی باتوجه‌به ویژگی‌های ذاتی آن سیستم و دکترین تاکتیکی تعیین‌کنندهٔ نحوهٔ استفاده از آن سیستم تسلیحاتی تعریف می‌شود» (Levy, 1984: 226).

متغیر مادی دیگر عبارت است از نقش قدرت در شدت و ضعف معمای امنیت که در این باره به مقایسهٔ نسبی قدرت میان بازیگران دولتی توجه می‌شود. هرچه مزیت قدرت یک دولت بیشتر باشد، از شدت معمای امنیت کاسته می‌شود. در اختیار داشتن مزیت قدرت به این معنی است که دولت دارای این مزیت به‌آسانی به انباشت قدرت می‌پردازد و در هرگونه مسابقه تسلیحاتی احتمالی از برتری برخوردار خواهد بود؛ در نتیجه توانایی دولت‌های رقیب برای مقابله و جبران افزایش توان نظامی آن دولت کاهش پیدا می‌کند. اگر فاصلهٔ چندانی میان قدرت بازیگران دولتی وجود داشته نباشد، هرگونه افزایش قدرت نظامی به احتمال زیاد با واکنشی در همان راستا مواجه خواهد شد (Glaser, 2010: 76).

باتوجه‌به مباحث فوق در صورتی که دولت‌ها احساس آسیب‌پذیری بالایی داشته و از انگیزه‌های آزمندانه برخوردار باشند و یا دیگران چنان تلقی از آن‌ها داشته باشند، بر وخامت معمای امنیت افزوده خواهد شد و اگر دولت‌ها احساس آسیب‌پذیری چندانی نداشته باشند و انگیزه‌های امنیت‌طلبانه را دنبال کنند و یا دیگران چنان تلقی از آن‌ها داشته باشند، از وخامت معمای امنیت کاسته خواهد شد. غالب‌بودن جنبهٔ دفاعی یا تهاجمی در موازنهٔ تهاجم - دفاع را باید به متغیر کیفی آگاهی از انگیزه‌ها اضافه کرد تا تصویر دقیق‌تری از شدت و ضعف معمای امنیت به دست آید. اضافه‌شدن مزیت تهاجم در موازنهٔ تهاجم — دفاع و فاصلهٔ اندک قدرت دولت‌ها از یکدیگر بر وخامت معمای امنیت می‌افزاید و در نقطهٔ مقابل، مزیت دفاع در موازنهٔ تهاجم - دفاع و فاصلهٔ زیاد قدرت دولت‌ها از یکدیگر از شدت معمای امنیت می‌کاهد.

۳- معمای امنیت در بافت رقابت ایران و عربستان سعودی

ایران و عربستان از زمانی که یکدیگر را به‌عنوان بازیگری تأثیرگذار در منطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه درک کرده‌اند، نگرشی مبتنی بر رقابت و گهگاه دشمنی نسبت به هم داشته‌اند. همکاری‌های مقطعی میان دو کشور بیش از آنکه معلول دوستی و نگرش مثبت به یکدیگر بوده باشد، معلول نوعی عمل‌گرایی معطوف به نتیجه بوده است. بهرام اخوان کاظمی به‌خوبی به این نکته اشاره دارد: «اگرچه برحسب مقتضیات مقطعی، گاهی جنبهٔ همکاری و زمانی جنبهٔ رقابت و تعارض، حاکم گشته است، ولی همواره ریشه‌های تضاد در بین دو کشور، حتی در زمان همکاری و وفاق وجود داشته است»

(اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۷). اکنون سؤال اینجاست که معمای امنیت در بافت تاریخی رقابت میان دو دولت ایران و عربستان سعودی چه نقشی ایفا کرده است؟

برای بررسی وضعیت معمای امنیت در بافت رقابت ایران و عربستان سعودی پیش از هر چیز باید به متغیر کیفی آگاهی و اجزای تشکیل‌دهنده آن توجه کرد. در ابتدا به این نکته خواهیم پرداخت که ایران و عربستان سعودی فی‌نفسه به چه میزان احساس آسیب‌پذیری داشته یا دارند. بار دیگر باید اشاره کنیم که به میزانی که بازیگر دولتی احساس آسیب‌پذیری بیشتری داشته باشد به افزایش قدرت دیگران حساسیت و واکنش بیشتری نشان خواهد داد. با توجه به وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ که سیاست خارجی ایران و به تبع آن رفتار ایران در عرصه بین‌المللی را دگرگون کرد، در این پژوهش به دو دوره پیشو پس از انقلاب اسلامی در روابط ایران و عربستان سعودی می‌پردازیم.

نخستین سؤالی که در این باره باید به آن پاسخ داد این است که دولتمردان ایران و عربستان سعودی به چه میزان دولت‌های متبوع خود را در برابر تهدیدات خارجی آسیب‌پذیر می‌بینند؟ سابقه تاریخی حضور نیروهای خارجی در ایران و اشغال ایران توسط قدرت‌های بیگانه حسی از ناامنی و آسیب‌پذیری نسبت به دیگران را در ذهن نخبگان ایرانی ایجاد کرده است. در مقطع دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی صرفاً چند دهه از آخرین اشغال ایران توسط متفقین گذشته بود و اتحاد شوروی نیز پس از کش‌وقوس‌های فراوان نیروهای خود را از ایران خارج کرده بود. در کنار این حافظه تاریخی، فرایندهای ناقص دولت‌سازی در منطقه خاورمیانه سبب ضعف و شکنندگی دولت‌ها بوده است. این ضعف و شکنندگی به‌طور خاص به مشروعیت سیاسی مبتنی بر حمایت مردمی اشاره دارد. چنین وضعی درباره دولت ایران پیش از انقلاب دیده می‌شود. ضعف و شکنندگی حاصل از فرایند ناقص دولت‌سازی با درجه بالاتری درباره عربستان سعودی صدق می‌کرد و این کشور در مقطع تاریخی مورد بحث به‌طور مشخص نسبت به نفوذ جریان‌های رادیکال چپ عربی احساس ناامنی فزاینده داشت و نبود مشروعیت سیاسی ناشی از حمایت مردمی بر این ناامنی می‌افزود. واکنش ایران به این آسیب‌پذیری در دوره تاریخ مدرن از سال ۱۵۰۰ میلادی به این سو دست‌کم تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تلاش برای اتحاد با قدرت‌های بزرگ بوده است که در قالب استراتژی تکیه به نیروی سوم خود را نشان داده است؛ همچنین ایران همیشه تلاش داشته است به تسلیحات و فناوری‌های نظامی لازم برای دفاع از خود مجهز شود. عربستان سعودی نیز در تلاش برای جبران آسیب‌پذیری خود به قدرت‌های بزرگ تکیه کرده است. از دهه ۵۰ میلادی به بعد هر دو کشور ایران و عربستان سعودی به‌طور مشخص برای کاهش آسیب‌پذیری خود به ایالات متحده آمریکا تکیه داشتند؛ بنابراین می‌توان سطح بالایی از احساس آسیب‌پذیری را در ایران و عربستان سعودی در برهه پیش از انقلاب اسلامی شناسایی کرد.

در وهله دوم باید به این موضوع توجه کرد که آیا دولت‌های ایران و عربستان سعودی پیش از وقوع انقلاب اسلامی یکدیگر را تهدید تلقی می‌کردند و برداشت ناشی از وجود تهدید در روابط فی‌مابین جریان داشت؟ برای درک این موضوع باید توجه داشت که روابط ایران و عربستان سعودی پیش از انقلاب اسلامی بیش از هر چیز از تحولات قدرت

در سطح جهانی متأثر بود. نظم حاکم بر منطقه خلیج فارس که توسط بریتانیا تعریف شده بود، با خروج این کشور از خلیج فارس دچار تحول شد. ایالات متحده نظم جدید در منطقه خلیج فارس را در دهه ۱۹۷۰ تعریف کرد؛ اما تمایلی به ایفای نقش جدی در آن نداشت. دولت ایالات متحده در ژانویه ۱۹۷۰، دکترین نیکسون را اعلام کرد که مطابق آن، ملت‌های دنیا در وهله نخست باید مسئولیت تأمین امنیت و رفاه خود را بر عهده داشته باشند و خود شرایط این رفاه و امنیت را تعیین کنند (Palmer, 1992: 88). این دکترین به سیاست دو ستون نیز مشهور بود که ایران و عربستان سعودی، ستون‌های آن را تشکیل می‌دادند. سیاست دو ستون مدنظر ایالات متحده به‌طور مشخص در قالب کلی سیاست مهار اتحاد شوروی قرار می‌گرفت و در این راستا ایالات متحده کمک‌های نظامی و اقتصادی گسترده به کشورهای ایران و عربستان سعودی ارائه می‌کرد. بدین معنی ایران و عربستان سعودی تحت چتر امنیتی امریکا تهدیدی علیه یکدیگر به شمار نمی‌آمدند و یکدیگر را خطری علیه حاکمیت خود تلقی نمی‌کردند؛ اما این گزاره بدین معنی نیست که دو کشور تلقی صرفاً امنیت‌طلبانه از یکدیگر داشتند. ایران از یک سو، تسلیحات بسیار زیادی از ایالات متحده می‌خرید و سودای تبدیل شدن به قدرت اصلی منطقه را داشت و تمایل داشت که حرف‌نهایی در مسائل منطقه از آن او باشد. از سوی دیگر ایران سیگنال‌های اعلانی مثبت و خوش‌خیمی به کشورهای منطقه ارسال می‌کرد که صرفاً برای حفظ ثبات و امنیت منطقه خلیج فارس و خاورمیانه حرکت کرده و تهدیدی برای دیگران نخواهد بود. شاه ایران پیشنهاد انعقاد پیمان دفاعی با عربستان سعودی را در مقطعی مطرح کرد؛ اما پاسخی جدی دریافت نکرد (Badeeb, 1993: 145).

دو دولت به‌طور مشخص یکدیگر را تهدیدی وجودی علیه خود تلقی نمی‌کردند؛ اما عامل نبود قطعیت درباره نیات و انگیزه‌های یکدیگر همچنان نقش اصلی را در پیدایش معمای امنیت در بافت رقابت دو کشور ایفا می‌کرد. علی‌رغم سیگنال‌های مثبت و خوش‌خیمی که از جانب ایران چه به‌صورت اعلانی و چه اعمالی به منطقه ارسال می‌شد، تلقی عربستان سعودی از ایران ب‌عنوان دولتی که خواهان برتری و سیادت در منطقه است، سبب می‌شد تا عربستان سعودی نوعی آزمندی خفیف در رفتار و سیاست خارجی ایران مشاهده کند.

درباره متغیرهای مادی مؤثر بر سطح معمای امنیت نیز باید اشاره داشت که در موازنه تهاجم - دفاع، مزیت با دفاع بود و دکترین‌های نظامی ایران که قدرت برتر نظامی به شمار می‌آمد، بر این مسئله تأکید داشت و پیشنهادهای ایران برای انعقاد پیمان‌های دفاعی نیز مؤید این موضوع بود. پیوستگی امنیتی دو کشور در قالب سیاست دو ستون نیز مزیت دفاع را تأیید می‌کرد؛ اما عامل نزدیکی قدرت دو کشور دست‌کم به لحاظ ظاهری می‌توانست تقویت‌کننده معمای امنیت باشد.

باتوجه به مطالب فوق می‌توان اشاره داشت که قطعیت‌نداشتن عربستان سعودی نسبت به انگیزه‌ها و نیات ایران و وجود احساس آسیب‌پذیری در دو کشور نقش اصلی را در ایجاد معمای امنیت ایفا می‌کرد و تلقی این کشور از آزمندی خفیف ایران و نزدیکی قدرت دو کشور سبب تقویت این معمای امنیت می‌شد؛ اما از سوی دیگر دو کشور یکدیگر را تهدید وجودی تلقی نمی‌کردند و مزیت دفاع در موازنه تهاجم - دفاع وجود داشت که این دو عامل از شدت معمای

امنیت به وجود آمده می‌کاستند و به این ترتیب می‌توان اشاره کرد که سطح متوسطی از معمای امنیت در روابط ایران و عربستان به چشم می‌خورد.

درباره میزان تأثیرگذاری معمای امنیت بر رقابت میان بازیگران دولتی باید اشاره داشت که هرچه برداشت دولت نسبت به یکدیگر این باشد که آن‌ها از امنیت طلبی صرف فراتر رفته‌اند و نیات و انگیزه‌هایی ورای امنیت طلبی صرف را دنبال می‌کنند، از تعیین‌کنندگی معمای امنیت کاسته می‌شود و معمای امنیت نقش تسهیل‌کننده رقابت میان دو کشور را ایفا می‌کند. بدین معنی در شرایطی که تعارض منافع شدید وجود داشته باشد و یا یک دولت تصور کند که دولت دیگر به دنبال توسعه طلبی است و دولت بسیار آزمندی تلقی می‌شود، از تعیین‌کنندگی معمای امنیت درباره سطح رقابت کاسته می‌شود؛ اما معمای امنیت بر آتش این رقابت خواهد دمید و آن را شعله‌ورتر خواهد کرد؛ اما در شرایطی که تلقی امنیت طلبی غالب باشد، معمای امنیت می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در نبود یا کاهش سطح همکاری داشته باشد که برای تحقق همکاری و کاستن از رقابت باید بر آن فائق آمد.

بنابراین سطح متوسط از معمای امنیت میان دو دولت ایران و عربستان سعودی پیش از انقلاب اسلامی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌نگرفتن همکاری‌های جدی و عمیق میان عربستان سعودی و ایران داشت. تلقی عربستان سعودی از آزمندی خفیف ایران برای کسب برتری در منطقه و ایفای نقش برادر بزرگ‌تری که حرف آخر را در مناسبات منطقه‌ای خواهد زد، نقش اصلی را در پیدایش معمای امنیت داشت. عربستان سعودی تصور می‌کرد با نزدیکی بیش از حد به ایران، جهان عرب را از خود ناخشنود خواهد ساخت و تمایل نداشت نقش مسلط را به ایران واگذار کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران احساس آسیب‌پذیری نسبت به تهدیدات خارجی در هر دو کشور تقویت شد. جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود تکیه و یا تلاش برای تکیه به یکی از قدرت‌های بزرگ را کنار گذاشت و در اصول سیاست خارجی خود بر نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری تأکید کرد. به دنبال اشغال سفارت آمریکا و معرفی این کشور به عنوان بزرگ‌ترین دشمن انقلاب اسلامی، گفتمان امنیتی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران به شدت بر وجود تهدید از جانب غرب و به ویژه آمریکا علیه خود تأکید کرده است. پاسخ به این تهدید برخلاف دوره‌های پیشین تاریخی ایران، نزدیکی کامل به قدرت بزرگ دیگر نبوده است و دست‌کم در دهه نخست انقلاب اسلامی سیاست‌های اعلانی و اعمالی بر تکیه صرف بر خود و توانمندسازی خود تأکید داشت. نزدیک شدن جمهوری اسلامی ایران به روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ در دهه‌های بعد نیز سطحی همانند نزدیکی ایران و آمریکا نداشته است. سابقه تاریخی اشغال ایران و مداخله قدرت‌های بزرگ در ایران در شرایطی که ایران رابطه نزدیکی با هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ نداشت، خود را بدین صورت در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان داده است: «از یک سو، موجب روابط خارجی احتیاط‌آمیز همراه با شک و سوظن با کشورهای غربی به ویژه آمریکا و انگلیس شده است. فراتر از این، تمام تحولات و حوادث بین‌المللی به گونه‌ای تفسیر و تصور می‌شود که آگاهانه و عامدانه علیه ایران و اسلام جهت‌گیری شده‌اند» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۳۱)؛ به هر روی ایران برای فائق آمدن بر چنین تصویری از تهدیدات بر توانمندی دفاعی بومی خود

تأکید کرده است و موفقیت‌های شایانی نیز در زمینه توسعه سیستم‌های تسلیحاتی به‌ویژه سیستم‌های موشکی کسب کرده است.

در همین حال، جمهوری اسلامی ایران حساسیت بالایی نسبت به خریدهای تسلیحاتی دولت‌های عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی نشان داده است و این حساسیت پس از تحریم تسلیحاتی ایران پس از سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. عربستان سعودی در سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ بزرگ‌ترین واردکننده سلاح در جهان بوده است که ر شدی ۱۹۲ در صدی نسبت به پنج سال قبل از آن را نشان می‌دهد (Wezeman et al, sipri, 2019)؛ درحالی‌که عربستان سعودی با سیر صعودی به خرید تسلیحات پرداخته است، جمهوری اسلامی ایران طی قطعنامه‌های ۱۷۳۷ (دسامبر ۲۰۰۶) و ۱۷۴۷ (مارس ۲۰۰۷) و ۱۹۲۹ (ژوئن ۲۰۱۰) شورای امنیت تحت تحریم تسلیحاتی گسترده‌ای قرار گرفت. مطابق مفاد برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، تحریم تسلیحاتی ایران در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۰ منقضی شده است و ایران می‌تواند به واردات تسلیحات متعارف اقدام کند.

از سوی دیگر، آیا احساس آسیب‌پذیری عربستان سعودی نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران افزایش یافت؟ پاسخ این سؤال را باید در پیوند با پاسخ این سؤال یافت که آیا ایران و عربستان سعودی پس از پیروزی انقلاب اسلامی یکدیگر را به‌مثابه تهدید نگریسته‌اند؟

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران سبب آزاد شدن نیروهایی شد که رابطه میان دو کشور را به‌طور کلی دگرگون کرد. «عواملی مانند ایدئولوژی اسلامی شیعی و تقابل آن با ایدئولوژی سنی، سازش‌ناپذیری انقلاب اسلامی با غرب و مبارزه برای صدور انقلاب و سیاست‌های ایالات متحده مبنی بر ارائه چهره‌ای تهدیدآمیز از ایران سبب تنش میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی شدند» (برزگر، ۱۳۸۲: ۱۹۹). این تنش‌ها در دهه ۸۰ میلادی در اوج قرار داشت. به‌طور مشخص اتخاذ سیاست صدور انقلاب که برخی صاحب‌نظران اتخاذ استراتژی صدور انقلاب را «طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین و برترین» گزینه در آن دوران می‌دانند (تاجیک و دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۶۹)، به‌مثابه سیگنالی منفی و بدخیم در نظر هم‌سایگان ایران به‌ویژه عربستان سعودی جلوه‌گر شد. جمهوری اسلامی ایران با طرح مباحثی مانند حمایت از مستضعفین در برابر مستکبرین، منافع قدرت‌های بزرگ را به زیر سؤال برد و خود را به‌عنوان نیرویی تجدیدنظر طلب در عرصه منطقه‌ای و جهانی مطرح کرد. چنین نگاهی درباره کشورهای همسایه ایران ماهیت افراطی‌تری به خود گرفت. رهبران ایران در سخنان خود تأکید داشتند که منظور از صدور انقلاب لشکرکشی به کشورهای منطقه و یا ارتباط سازمانی با گروه‌های مخالف نیست؛ اما با تقارن طرح شعار صدور انقلاب و شورش‌های شیعیان در منطقه، اعراب نسبت به این استراتژی احساس هراس می‌کردند. بدین معنی عربستان سعودی تلقی گذشته خود از ایران به‌عنوان دولتی عمدتاً امنیت طلب با آزمندی خفیف را کنار گذاشت و تصور کرد که با دولتی به شدت آزمند روبه‌روست که قصد استقرار انقلاب اسلامی در کشورهای منطقه را دارد. عربستان در این برهه از جانب جمهوری اسلامی ایران نوعی تهدید وجودی احساس می‌کرد و این مسئله به شدت حس آسیب‌پذیری عربستان سعودی را تقویت کرد.

با این حال، تلقی دو دولت از یکدیگر به‌مثابه تهدید با شدت و ضعف روبه‌رو بوده است. هرگاه دو کشور به سمت تنش‌زدایی و تمایل به همکاری قدم برداشته‌اند و سیگنال‌های اعلانی قوی صلح‌جویی و مسئولیت‌پذیری را ارسال کرده‌اند، این موضوع با حزم و احتیاط با استقبال روبه‌رو شده است؛ برای مثال، عمل‌گرایی و استراتژی آشتی‌جویانه در دوره هاشمی رفسنجانی (رمضانی، ۱۳۸۰: ۸۸) و تنش‌زدایی در دوره محمد خاتمی سبب بهبود روابط میان دو کشور شد؛ اما تأکید دولت محمود احمدی‌نژاد بر تقابل با غرب و اعمال نفوذ فزاینده‌تر در جهان اسلام (ساعی و علیخانی، ۱۳۹۲: ۱۱۳) مجدداً بر تنش میان ایران و عربستان سعودی افزود. با انتخاب حسن روحانی و اشاره به نقش او در امضای توافق‌نامه امنیتی با عربستان در اواسط دهه ۹۰ نوعی امیدواری ظاهری برای بهبود رابطه ایجاد شد؛ اما حوادث جهان عرب پس از سال ۲۰۱۱ فضای منطقه را به‌گونه‌ای دگرگون کرده است که سیگنال‌های اعلانی مثبت و خوش‌خیمی چون اراده اعلانی موجود در دو کشور برای بهبود روابط در طوفان سیگنال‌های منفی که ناخواسته از اقدامات دو طرف ارسال می‌شود، گم شده است.

پس از وقوع تحولات جهان عرب تحت عنوان بهار عربی در سال ۲۰۱۱، دو عامل سبب تشدید تلقی تهدید در روابط دو دولت ایران و عربستان سعودی شده است. نخست اینکه گفتمانی در ایالات‌متحده شکل گرفته است که این کشور دیگر به نفت خاورمیانه احتیاج ندارد و باید تا حد امکان خود را از پوشش‌های این منطقه دور نگاه دارد و بر تهدید جدی تری که از جانب چین احساس می‌کند، متمرکز شود. این مسئله به‌طور خاص حس آسیب‌پذیری عربستان سعودی را افزایش داد و هرگونه تحرک از جانب ایران با حساسیت بیشتری از جانب این کشور دنبال شده است.

ازسوی دیگر، منافع دو دولت در کشورهای بحرین، سوریه، عراق، لبنان و یمن در تعارض آشکار قرار گرفته و رقابت برای بیشینه‌سازی نفوذ در منطقه تشدید شده است. بدین معنی، پس از سال ۲۰۱۱ رقابت نسبتاً پنهان به تعارض منافی آشکار بدل شده و رویارویی دو کشور در مناطقی به شکل جنگ‌های نیابتی عیان شده است. در گفتمان امنیتی جمهوری اسلامی ایران با اشاره به مفاهیمی چون تعریف عمق استراتژیک در خارج از مرزهای ایران بر نیات و انگیزه امنیت‌طلبانه تأکید شده است؛ اما عربستان سعودی چنین تلقی از اقدامات ایران نداشته است. رویارویی دو کشور در منطقه سبب شده است تا هر دو کشور تلقی آزمندانه‌ای از یکدیگر داشته باشند و معمای امنیت میان آن‌ها وخامت بیشتری پیدا کند؛ بنابراین بررسی متغیر آگاهی در رقابت ایران و عربستان سعودی نشان می‌دهد که هر دو کشور سطح بالاتری از احساس آسیب‌پذیری را تجربه کنند و تلقی شدیدتری از تهدید داشته باشند و یکدیگر را به‌عنوان دولتی آزمند در نظر گیرند.

در رجوع به متغیرهای مادی مؤثر بر معمای امنیت باید اشاره داشت که در موازنه تهاجم — دفاع در روابط دوجانبه ایران و عربستان سعودی، در دوره پس از انقلاب اسلامی نیز همانند دوره پیش از آن مزیت با دفاع بوده است و هر دو کشور همواره بر دفاعی‌بودن دکترین نظامی خود تأکید داشته‌اند. ازسوی دیگر، شاخص‌هایی نظیر تولید ناخالص داخلی و میزان تسلیحات که جمع آن‌ها می‌تواند نمایانگر قدرت کشور باشد، نشان می‌دهد که میزان قدرت دو کشور نسبت به

گذشته به هم نزدیک‌تر شده است؛ با این توضیح که ایران همچنان مانند گذشته قدرت بیشتری نسبت به عربستان سعودی دارد، فرایند نزدیک‌تر شدن قدرت دو کشور نیز بر شدت معمای امنیت مؤثر بوده است.

باتوجه به مطالب فوق می‌توان اشاره داشت که تلقی هر دو کشور از آزمندی یکدیگر در کنار احساس آسیب‌پذیری فزاینده و اینکه هر دو کشور یکدیگر را حتی در مواقعی به‌عنوان تهدید وجودی تلقی کرده‌اند و علاوه بر این‌ها نزدیک شدن قدرت دو کشور به هم نسبت به گذشته سبب پیدایش سطح شدید یا خیمی از معمای امنیت پس از پیروزی انقلاب اسلامی شده است. در این میان مزیت دفاع در موازنه تهاجم — دفاع به‌عنوان تنها عامل کاهنده شدت معمای امنیت عمل کرده است که نتوانسته تأثیر چندانی بر سطح پدیدآمده از معمای امنیت داشته باشد.

درباره میزان اثرگذاری معمای امنیت بر سطح رقابت میان دو کشور باید اشاره داشت که عیان شدن تعارض منافع در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی از نقش تعیین‌کننده معمای امنیت کاسته است. هرچه برداشت دو دولت نسبت به یکدیگر این باشد که آن‌ها از امنیت‌طلبی صرف فراتر رفته‌اند و نیات و انگیزه‌هایی ورای امنیت‌طلبی صرف را دنبال می‌کنند، از نقش تعیین‌کننده معمای امنیت کاسته می‌شود و معمای امنیت نقش تسهیل‌کننده رقابت میان دو کشور را ایفا می‌کند. در شرایطی که تعارض منافع شدید دو کشور در زمینه‌هایی مانند نفوذ در جهان اسلام و گسترش ایدئولوژی شیعی در مقابل ایدئولوژی سنی نقش تعیین‌کننده در سطح شدید رقابت میان دو کشور دارد، معمای امنیت بیش از هر چیز نقش تسهیل‌کننده رقابت را ایفا می‌کند.

۴- نتیجه‌گیری

نگارندگان بر این باورند که وخامت معمای امنیت میان ایران و عربستان سعودی پس از انقلاب اسلامی بسیار بیشتر از معمای امنیت میان دو کشور پیش از وقوع انقلاب اسلامی است؛ اما سطح متوسط معمای امنیت پیش از انقلاب اسلامی تعیین‌کنندگی بیشتری در شکل‌نگرفتن همکاری‌های جدی و عمیق میان دو طرف داشت. در برهه پس از انقلاب اسلامی، تعارض منافع شدید میان دو کشور نقش تعیین‌کننده در رقابت دو کشور داشته است و سطح شدید معمای امنیت نقش تسهیل‌کننده رقابت میان دو کشور را ایفا کرده است؛ البته هرچه به وخامت معمای امنیت افزوده شود بر شدت رقابت خواهد افزود. پیامد نظری نتیجه فوق این است که اگر در برهه پیش از انقلاب اسلامی امکان کاستن از سطح معمای امنیت وجود می‌داشت، مانع مهمی بر سر راه همکاری جدی و عمیق میان دو کشور از سر راه برداشته می‌شد؛ اما در برهه کنونی پس از تحولات جهان عرب که ایران و عربستان در جای‌جای جهان عرب رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند، کاستن از سطح شدید معمای امنیت از توان تسهیل‌کنندگی این عامل برای رقابت دو کشور می‌کاهد و صرفاً می‌تواند زمینه‌ای برای کاهش تنش‌ها و وقوع همکاری باشد. کاهش معمای امنیت در روابط ایران و عربستان سعودی وابسته به کاهش ناامنی داخلی و بین‌المللی این دولت‌ها و کاهش پویای تهدیدانگاری در منطقه خواهد بود. هر دو دولت باید پیام‌ها و سیگنال‌های پرهزینه اعلانی و اعمالی — برای نمونه پیشنهاد پیمان منع تعرض مطرح شده توسط محمدجواد

ظریف، وزیر خارجه ایران و یا پذیرش حوزه نفوذ رقیب - به یکدیگر ارسال کنند که بیش از هر چیز به دنبال امنیت طلبی هستند و حاضرند برای متقاعد کردن یکدیگر درباره این مسئله هزینه‌های لازم را متقبل شوند.

منابع

۱. آجیلی، هادی؛ رضایی، نیما (۱۳۹۷)، «رنالیسم تدافعی و تهاجمی (چارچوبی تئوریک برای تحلیل وقایع و رخداد های حوزه خلیج فارس)»، فصلنامه امنیت ملی، سال هشتم، شماره ۲۷، ۱۶۵-۱۹۸.
۲. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹)، «واگرایی‌ها و همگرایی‌ها در روابط ایران و عربستان»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۲۲، ۱۱۵-۱۴۶.
۳. برزگر، کیهان (۱۳۸۲)، «تعاملات سیاسی ایران - عربستان پس از یازده سپتامبر»، راهبرد، شماره ۲۷، ۲۲۹-۱۹۵.
۴. تاجیک، محمدرضا؛ دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۲)، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران»، راهبرد، شماره ۲۷، ۶۱-۸۰.
۵. رضایی، روح‌الله (۱۳۸۰)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۶. ساعی، احمد؛ علیخانی، مهدی (۱۳۹۲)، «بررسی چرخه تعارض در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با تأکید بر دوره ۱۳۹۲-۱۳۸۴»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۲۲، ۱۰۳-۱۲۹.
۷. صالحی، علیرضا؛ محسنی، سجاد (۱۳۹۲)، «دستاوردهای نظامی ایران و معمای امنیت در خاورمیانه (با تأکید بر اعضای شورای همکاری خلیج فارس)»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۷، شماره ۱، ۴۹-۷۰.
۸. غرایق زندی، داود (۱۳۹۱)، «دفاع غیرتحریک‌آمیز: راهبرد جمهوری اسلامی ایران برای کاهش معمای امنیتی غرب آسیا»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۳ (پیاپی ۵۷)، ۷۱-۹۲.
9. Badeeb, S. M. (1993). *Saudi – Iranian Relations, 1932 – 1982*, London: Center for Arab and Iranian Studies.
10. Fearon, J.D. (1997). “Signaling Foreign Policy Interests: Tying Hands versus Sinking Costs”, *Journal of Conflict resolution*, 41(1).
11. Glaser, C.L. (2010). *Rational Theory of International Politics*, Princeton University Press.
12. Glaser, C.L. and Kaufmann, C. (1998). “What is the offense-defense balance and can we measure it? (Offense, Defense and International Politics)”, *International Security*, 22(4).
13. Herz, J.H. (1950). “Idealist Internationalism and the Security Dilemma”, *World Politics*, 2(2).
14. Jervis, R. (1978). “Cooperation Under the Security Dilemma”, *World Politics*, 30(2).
15. Kydd, A.H. (2005). *Trust and Mistrust in International Relations*, Princeton: Princeton University Press.

16. Levy, J.S. (1984). "The Offensive/Defensive Balance of Military Technology: A Theoretical and Historical Analysis", *International Studies Quarterly*, 28(2).
17. Palmer, M. A. (1992). *Guardians of the Gulf and History of America's Expanding Role in the Persian Gulf, 1833 – 1992*, New York: Palgrave.
18. Taliaferro, J.W. (2000/01). "Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revisited", *International Security*, 25(3).
19. Van Evera, S. (1998). "Offense, Defense and the Causes of War", *International Security*, 22(4).
20. Wezeman, D. P., A. Fleurant, A. Kuimova, N. Tian and S. T. Wezeman (2019). *Trends in International Arms Transfers, 2018*, SIPRI Fact Sheet, Available at http://sipri.org/sites/default/files/2019-03/fs_1903_at_2018.pdf
21. Impact of Security Dilemma on Rivalry between Iran and Saudi Arabia

Abstract

Authors of this research have tried to understand the role of security dilemma in the context of Iran-Saudi Arabia Rivalry. The main question is that how security dilemma has impacted the rivalry between Iran and Saudi Arabia. The main hypothesis is that the severity of security dilemma has exacerbated the rivalry and tension between Iran and Saudi Arabia. It is tried to define an explanatory status of security dilemma and its level of impact on this rivalry in the pre- and post-Islamic Revolution era. The research method of this paper is descriptive-analytical with emphasis on theoretical analysis. This research, based on rational theory of international relations, finds that security dilemma between Iran and Saudi Arabia in the post-Islamic Revolution era is much more severe than pre-Islamic Revolution but the moderate level of security dilemma between Iran and Saudi Arabia in the pre-Islamic Revolution had a determining impact on lack of deep and serious cooperation between the two countries. The severe level of security dilemma between Iran and Saudi Arabia in the post-Islamic Revolution era has had a facilitating impact on rivalry between the two countries.

Keywords: Security Dilemma, Rational Theory of International Relations, Rivalry, Iran, Saudi Arabia.